بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در قواعد و اصول، روش‌هایی برای آداب و وظایف ذکر شده است که در قسمت­های دیگر فقه هم مورد ابتلا بوده و جریان داشته است. به شش الی هفت قاعده اشاره شد. به دو نکته اشاره می­شود و سپس به بحث دیگری پرداخته می­شود. هفت یا هشت قاعده و اصل و روش ذکر شد که آخرین آن سیره ائمه (ع) بود.

# نظر مرحوم شهید (ره)

 گاهی هم مرحوم شهید (ره) به دو وجه دیگر اشاره می­کند که چون وجوهی است که معلوم و مشخص است، فقط به آن اشاره می‌شود. گاهی ایشان به بحث مقدمات و ملازمات استشهاد می‌کنند، فلان امر مورد ترغیب قرار گرفته است و مقدمه یا ملازمات آن است؛ و وقتی که شیئی رجحان پیدا کرد، تبعاً مقدمه آن هم رجحان پیدا می‌کند. این هم امر شایعی است در بسیاری از آداب و وظایف درواقع یک اصل و مبنا را ایشان گرفته، بقیه را به‌عنوان مقدمات آن بحث تفریع می‌کند، البته رجحان این امر در حد رجحان مقدمی است که وجه ذاتی ندارد و فی حد نفسه نیست. این هم یک عنوان است که مقدمات و ملازمات می‌آورد. همه این‌ها در حد یک امر بالغیر است. در بعضی موارد ایشان به عناوین ثانویه تمسک کرده است، عناوین ثانویه­ای که مبنا شده و برای ایشان به‌عنوان یک روش شده است و چیزهایی را به‌عنوان ادب و وظیفه می­آورد. به‌عنوان نمونه در کتاب منیه چاپ‌هایی که قبلاً عرض شد، صفحه صد و دوازده مطرح شده است.

# از آداب برای متعلم

به‌عنوان یک ادب برای متعلم از آداب فی‌نفسه، می‌گوید «**أَنْ يَتْرُكَ التَّزْوِيجِ حَتَّى يَقْضِيَ وَطَرَهُ مِنَ الْعِلْمِ»[[1]](#footnote-1)** که به‌عنوان یک مستحب و ادب این است که تا قبل از بلوغ علمی، تزویج را ترک بکند. این را برگردانده به بحث تزاحمات و تقدیم اهم را به باب تزاحم برده و می‌فرماید. **«وَ هَذَا أَمْرٌ وِجْدَانِي مُجَرَّبٌ وَاضِحٌ لاَ يَحْتَاجُ إلَى الشَّوَاهِدِ»** که ازدواج مانع است؛ و به صورت «**وَ لاَ يَغْتَرُّ الطَّالِبِ بِمَا وَرَدَ فِي النِّكَاحِ مِنْ التَّرْغِيبِ»** به آن نگاه نکند. **«فَإِنْ ذَلِكَ حَيْثُ لاَ يُعَارِضُهُ وَاجِبٌ أَوْلَى مِنْهُ وَ لاَ شَيْ‏ءَ أَوْلَى وَ لَا أَفْضَلَ وَ لاَ وَاجِبٍ أَضْيَقُ مِنْ الْعِلْمِ**» می‌فرماید وقتی وجوب کفایی یا عینی پیدا کرد، افضلیت پیدا می‌کند و ترجیح نکاح مغلوب می‌شود، به حدی که خلاف آن ترجیح پیدا می‌کند. گاهی هم چند مورد را به این ترتیب در قالب تزاحمات و ملاحظه اهم و مهم و رعایت عناوین ثانویه ریخته است. غیر از ذکر سند خاص و ورود حدیث خاص، هفت الی هشت قاعده دیگر وجود دارد که در این آداب و وظایف مورد استناد شهید (ره) قرار گرفته است و این بحث­ها با اندک تفاوت‌هایی در چند جای دیگر فقه هم مورد توجه است. مناسب است، در آداب قضا یا آداب شهادت یا آداب معاملات به کتاب‌های فقهی مرحوم شهید (ره) مراجعه شود و بررسی شود که سلسله قواعد مطرح شده، آیا در آنجا مورد توجه ایشان هست. چون معمولاً این آداب یعنی آداب بیع، آداب قضا، آداب شهادت در قسمت­های مختلف فقه وجود دارد، در روایات به خیلی چیزهایی که فقها گفتند، تصریحی نشده است،

## تفاوت کار مرحوم شهید (ره) با کار فقهی محضش

کار مرحوم شهید (ره) با کار فقهی محضش متفاوت است. اگر بتوان، این قاعده را از روایات به دست آورد که اتقان عمل یک کار مستحب است، در روایات مطرح شده است که مؤمن کارش متقن در اعمالش است؛ که در اوصاف مؤمن یعنی کتاب ایمان و کفر یا کتاب العشره در اصول کافی موجود است. درواقع یک بیان مولوی از آن روایات استفاده می­شود، اصولاً قاعده­ای داریم که عمل را باید متقن انجام داد و رجحان دارد و مستحب است؛ و خود این اتقان عمل از معاملات تا قضا و امثال این‌ها پایه برای خیلی از آداب و وظایفی که در فقه آمده می‌شود، همین‌طور در بحث تعلیم و تعلم. اگر این هم وجود داشته باشد یک عنوان عام کلی است که مصادیق متفاوتی در طول زمان پیدا می‌کند. البته از نظر مصداقی هم متغیر و متحول است. این هم یک نکته­ای است که در کلام شهید (ره) به این ترتیب به آن اشاره­ نشده است.

درواقع وقتی وارد آداب تعلم شدیم، انواع تقسیماتی که در آداب وجود دارد ذکر شد، وارد بحث‌های صغروی شدیم. سپس به بحث‌های کبروی و بنیادی و مبانی و قواعد آن منتقل شدیم، آن بحث ناقص ماند و رجعت و عودی به بحث صغریات قضیه خواهیم داشت. در بعضی از آداب در غیر فضای تعلیم و تعلم دلیلی بر رجحان آن نداریم، اما در خود فضای تعلیم و تعلم دلیلی بر رجحان داریم.

همان‌طور که گفته شد، بعضی آداب، آدابی است که در غیر فضای تعلیم و تعلم و به علامت سبیل الاطلاق دلیلی بر رجحان آن است. مثل تواضع؛ که در تواضع ادله متقن، محکم و فراوانی بر رجحان و استحبابش داریم.

در باب تعلیم و تعلم چند روایت داریم، ازجمله مواردی که نص داریم، تواضع است. تواضع متعلم در برابر معلم و بالعکس آن، دو نوع است.

سؤالی که اینجا درباره قسم دوم مطرح می‌شود، این است که دلیل خاص که آمد، چه مفاد جدیدی را می‌تواند بیان کند. دو احتمال وجود دارد:

ممکن است یکی از این‌ها منظور باشد؛

گاهی می­گوییم دلیل خاص در تعلیم و تعلم، وارد شد؛ یعنی سه احتمال در اینجا وجود دارد؛

1. یک احتمال این است که بگوییم اینجا چیز خاصی وجود ندارد. این یک احتمال ضعیفی است.
2. احتمال دیگر اینکه تأکد را می‌رساند و مستحب مؤکد است، ثواب بیشتری دارد؛
3. وجه سوم این است که بگوییم درجه مضاعفش مطلوب است.

## فرق وجه دوم و سوم

فرق وجه دوم و سوم این است. یک بار گفته می­شود، عین این تواضعی که در کوچه و خیابان و فضای عام دارم، همان تواضع را در برابر استادم هم دارم. وجه دوم این است که تواضع مؤکد است. ثواب بیشتری دارد. اگر گفته شود این منظور نیست، وجه سوم منظور است؛ یعنی تواضع در آنجا و اینجا فرق نمی‌کند، تأکد ندارد. بلکه خوب است. مستحب جدیدی است که اگر درجات بالاتر آن اعمال شود، بین این دو تا تفاوت است. ممکن است گفته شود، این بیان مصداق است. مثل اینکه فرض کنید یک دلیل بیان شده که در سوگ ائمه باید گریست و دلیل دیگر آمده که در عزای امام رضا (ع) گریه کنید. یا مثلاً ائمه را اکرام کنید، یک دلیل هم آمده گفته امام رضا (ع) را اکرام کنید. یک احتمال این است که این به‌نوعی مصداق است؛ یعنی این دلیل خاص هیچ‌چیز اضافه­ای نسبت به مطلق ندارد. اینجا هم همین‌طور است. دلیل خاص احتمال اول این است که هیچ مؤونه زائده­ و مفاد اضافه­ای ندارد. عین همان به‌عنوان مصداق ذکر شده است؛ اما وجه دوم می‌گوید نه همان که در جاهای دیگر مطلق مستحب است، به همان درجه، اینجا استحباب و ثوابش مضاعف و مؤکد است. یا اینکه تأکد روی محمول و حکم نیست، تأکد روی موضوع است؛ یعنی تواضع بالاتری مقصود است. وجه دوم تأکد روی حکم است. تواضع در آنجا با اینجا یکی است. وجه سوم تأکد در خود موضوع است؛ یعنی موضوع و متعلق چه باشند که باید درجه بالاتری باشد.

# ادب پنجم برای متعلم

 در صفحه هشتادوهفت منیه، ادب پنجمی که برای معلم ذکر کرده این است که «**أَنْ لَا يَتَعَاظَمُ عَلَى الْمُتَعَلِّمِينَ»** کبر نورزد **«بَلْ يُلِينَ لَهُمْ وَ يَتَوَاضَعُ»**، همان پیش‌فرض را ایشان دارد که نسبت پیغمبر (ص) به مؤمنین نسبت معلم و متعلم است و همین را تعمیم داده به هر معلم متعلمی. یکی از پیش‌فرض‌ها دیروز همین است که به سیره یا قول تمسک شود، یک پیش‌فرضش این است که نسبت را نسبت معلم و متعلم گرفته شود. سپس تعمیم داده شود که هر معلم و متعلمی این‌طور است. البته ایشان عین همان روش‌شناسی را در این قسمت هم اعمال کرده است؛ یعنی آیه­ای که در مورد پیغمبر (ص) آمده، آورده است. در کارهای تحقیقاتی که می‌آورید، این پیش‌فرض­ها خیلی مهم است. مثلاً در ویژگی‌های معلم یا مربی به این‌ها استشهاد می‌کنیم. روایاتی در باب تواضع داریم که این روایات یا در مورد رابطه پیغمبر (ص) و مردم است. یا روایت کلی تواضع است. این مطلقات می‌فرماید، **«وَ هَذَا فِي التَّوَاضُعَ لِمُطْلَقِ النَّاسِ فَكَيْفَ بِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ هُمْ مَعَهُ كَالْأَوْلَادِ»** اینجا تواضع رجحان دارد. سپس دلیل خاص ذکر می‌کند. سه جور دلیل ذکر می‌کند. دلیلی که در مورد پیغمبر (ص) و در ارتباط با اصحاب است و در ذهن ایشان است به رابطه معلم و متعلم تعمیم پیدا می‌کند. یکی هم ادله مطلق تواضع است. یکی هم دلیل‌های خاصی است که در باب مناسبات معلم و متعلم آمده که بر تواضع تأکید کرده است. بعد می‌فرماید «**فَعَلَى الْمُعَلِّمِ تَحْسِينُ خُلُقِهِ مَعَ الْمُتَعَلِّمِينَ زِيَادَةً عَلَى غَيْرِهِمْ وَ التَّلَطُّفِ بِهِمْ إذَا لَقِيَهُمْ**». ایشان درواقع این احتمال سوم را اینجا بیان کرده است و می‌گوید این روایاتی که اینجا آمد که **لُیِنُوا لِمَن تَعلَموه** یا روایاتی که می‌گوید معلم تواضع بورزد از ظاهر کلامش استفاده می­شود که بیش از دیگران تحسین خلق بکند. به‌عنوان نمونه، صدوبیست و یک هم در همین تواضع است. منتها از سوی متعلم نسبت به معلم است. برای اینکه «**الخامسُ أَنْ يَتَوَاضَعَ لَهُ»** یعنی متعلم در برابر معلم «**زِيَادَةٌ عَلَى مَا أُمِرَ بِهِ مِنْ التَّوَاضُعِ»**؛ که این درباره تواضع بالاتری بحث می­کند.

## انواع تواضع

 سه جور تواضع داریم:

1. یک تواضع عام که در روایات آمده است؛
2. یک تواضع در برابر علما بما هم علما؛
3. یک تواضع در برابر عالم معلم.

ایشان می‌گوید دلیل خاص ناظر به درجه بالاتری است. این سه احتمال است که اینجا وجود دارد.

### بررسی انواع تواضع

احتمال اول بعید است صرف ذکر مصداقی از کلی باشد. ظاهراً مؤونه اضافه­ای دارد؛ به‌عبارت‌دیگر اصل تأسیس است. اصل را بارها عرض کردیم. در هر بیانی که از کسی صادر می‌شود، اگر شک کنیم که تأسیس است یا تأکید، اصالة ­التأسیس است.

اصل این است که این بیان چیز جدیدی می‌آورد. این چیز جدید تأکد است. اگر شک کنیم این بیان مصداق کلی تواضع است، یا یک اضافه­ای دارد، اصل این است که بگوییم اضافه­ای دارد. منتها اضافه تأسیس محض نیست، تأکید است؛ یعنی تأکیدی در قلمرو تعلیم و تعلم بیان می‌کند. احتمال اول خلاف قواعد است.

گاهی در این تردید داریم که بیانی که آمده یک چیز جدیدی می‌آورد. یا تأکید بر حکم دیگری است. زمانی که بین دو چیز تردید وجود داشته باشد، اصل تأسیس است. یک بیان آمده است. نمی‌دانیم ذکر مثال است؛ که هیچ‌چیز تازه­ای ندارد. یا نه تأسیس متن اینجا معقول نیست. یا ذکر مثال از آن مطلق است، یا اینکه تأکید می‌کند؛ که این تأکید در اینجا یک چیز اضافه­ای است. باید بگوییم ذکر مثال نیست. اصل این است که چیز جدیدی می‌آورد و ریشه آن قاعده اصالة ­التأسیس است که در اصول می‌آید و آن قاعده در خیلی موارد کاربرد دارد. ریشه آن قاعده این است که هر بیان مفاد جدید دارد. هر بیان یک بار تازه و اضافه­ای باید داشته باشد. علتش هم مبانی عقلایی است. کسی که حرفی می­زند، هر سخنش حکیمانه است و برای آن حسابی کرده و مطلبی می‌خواهد بگوید. از متکلم حکیم سنجیده­گو این انتظار می‌رود که هر سخنش حرف تازه­ای داشته باشد. این تازگی گاهی تقابل بین تأسیس محض و تأکید است. گاهی تقابل بین تأکید و ذکر مثال است؛ که گفته می­شود این مثال است. تواضع همه‌جا خوب است. اینجا هم مصداقش را در نظر می‌گیریم. یا اینکه یک بار اضافه­ای می‌آورد و بیان می­کند که درجه بالاتری می‌خواهد. اینجا گفته می­شود، اصل این است که چیز جدیدی می‌آورد، ارتکازات در باب تعلیم و تعلم می‌گوید یک چیز بیشتری می‌خواهیم، تأکید آن معنا یعنی یک حکم جدید یا موضوع جدیدی می‌آورد. حکم جدید، اما استحبابی، یعنی درجه حکم را بالاتر می‌آورد، تواضع درجه جدیدی دارد، مفاد جدید این بیان به یکی از این دو نحو است.

امر ما دایر است بر این‌که به یک درجه تازه­ای از تواضع اشاره می­کند. همان تواضعی که جای دیگر است، حکمش را مؤکد می‌کند؛ یعنی ثوابش را بیشتر می‌کند. هر دو بار جدید دارد. یک دلیل کلی گفته **اکرم ائمه (ع)** یک دلیل هم گفته امام رضا (ع) را اکرام کن. این چیز تازه­ای ندارد. امام رضا (ع) با امیرالمؤمنین (ع) یکی است. البته استحباب درجاتی دارد.

نظر فقها این است که استحبابش مؤکد و مضاعف است، اباحه تا وجوب درجاتی دارد. در خود وجوب هم درجاتی است. اینکه بگوییم هیچ درجه جدیدی در موضوع و در حکم نمی‌آورد، صرفاً مثال است و مصداقی از همان کلی است، هیچ فرقی ندارد. در این بیان نوعی لغویت است. از نظر عقلا انتظار ما این است که سخن تازه و اضافه­ای می‌خواسته بگوید. این اصلی است که در اصول است. امضاء حرف دیگری است. معاملات امضایی است. امضای شارع چیز جدیدی است. قرینه که باشد می­گوییم امضایی و تأکیدی است. البته علی­القاعده تأسیس صرف نمی­نامیم، چون می­دانیم تواضع، به‌طورکلی استحباب دارد.

امر ما دائر بین این است که فقط ذکر مثال کلی است، یا یک مونه اضافه­ای در این فضا بر آن تأکید می‌کند. بخواهیم تشابه کنیم دارد که **زیادَةِ المَبانی تَدُلُُُّ** **عَلی زیادةِ المَعانی**، مبانی که زیاد شد یک معنای اضافه­ای باید برساند. این مسئله در صرف و نحو بحث دارد و سخن و نکته جدیدی دارد.

اگر امر دایر شود بین دو احتمال که یکی از آن‌ها کمتر حرف تازه­ دارد و یکی بیشتر حرف تازه دارد، علی­القاعده آنچه حرف بیشتری دارد، یک اصل عقلایی است که در اصول و فقه اصالة ­التأسیس می­نامند.

چیز جدید یعنی اینکه یک چیز تازه­ای بیاورد. شما دو اصطلاح را به هم می‌آمیزید. یک بحث معاملات است که تأسیسی یا امضایی است. شارع می‌گوید این معامله را خودش ابداع می‌کند، یا همان که عقلا امضاء می‌کنند. تأسیس که می­گوییم یعنی این بیان نکته تازه­ای را افاده می­کند. این معنای تأسیس است، نکته تازه­ای غیر از چیزهای کلی و مطلقی افاده می­کند. اصل این است که نکته تازه­ای را افاده کند. اینکه هر بیانی یک چیز تازه­ای را بیان می­کند صحیح است. ولی اگر بین دو الی سه احتمال یکی مطالب تازه­تری مطرح کرد، ترجیح دارد. اصولاً سمت‌وسوی این اصالة التأسیسی که در اصول می­گویند، به این است که از آمدن یک بیان، حداکثر مفاد آن را باید بگیریم. البته وقتی در کادرمان ضوابط و ظهورات بگنجد، این قاعده است و در کادر ضوابط و دلالات و استظهارات است. امکان ندارد کسی این قاعده را بگیرد و از چارچوب و کادر ضوابط و دلالات بیرون برود. ولی این را بگذاریم مقابل این‌که هیچ‌چیز تازه­ای نیست. مصداق کلی را می‌گوید. مصداق گفتن مثل چه چیزی است؟ مثل اینکه من به پسرم گفتم، وقتی داخل خیابان می‌روی احترام بگذار! یا سلام بکن. یا مهمانی که می‌رویم سلام کن. در این مهمانی هم که داریم می‌رویم سلام بکن. این سلام بکنی که الان در مهمانی به فرزندم گفتم بکن، با آن سلام بکنی که در خانه به‌طورکلی به او ‌گفتم در مهمانی‌ها این چیز اضافه­ای ندارد، این مصداق آن است. ولی گاهی این سلام بکن اینجا یعنی این مهمانی، مهمانی خاص است.

اصل این است اگر استدلالات در چارچوب ضوابط می‌چرخد، این بیان جدید، یک چیز جدیدتری می‌آورد. مگر اینکه قرینه­ای باشد بر اینکه نه این هیچ‌چیز تازه­ای نیست. این همان مصداق را ذکر می‌کند. ملاکش همین است. چیز اضافه­ای که می‌آورد، نوعی تأسیس است. منتها تأسیسی که اینجا می­گوییم یعنی اضافه­تر آوردن، چیز تازه­ای بر قبلی. کاری نسبت به شارع و عقلا نداریم؛ که در معاملات می­گویند تأسیس یا امضاء است. در آنچه شارع می‌گوید، می‌خواهیم ببینیم چیز تازه­تری می‌گوید یا نه؟

1. - منية المريد، ص: 227. [↑](#footnote-ref-1)